

اسدالله علم دبیر کل حزب مردم

درباره رقابت دو کشور آمریکا و انگلیس در عرصه سیاست ایران در دوره محمدرضا پهلوی بارها و در موارد گوناگون سخن به میان آمده است. شایع‌ترین دلیل این رقابت این بود که انگلستان با توجه به پیشینه طولانی حضور و نفوذش در ایران نمی‌توانست حضور فعال کشور ثالثی مانند آمریکا را تحمل کند و به انحاء مختلف می‌کوشید از گسترش نفوذ آمریکا در ایران جلوگیری به عمل آورد.

اما به رغم تمام تدابییری که از سوی آن کشور بالاخص به یاری عوامل داخلی‌اش نظیر اسدالله علم و غیره، صورت گرفت، نتوانست روند رو به تزاید حضور آمریکا در ایران را سد کند. واکنش‌های صورت گرفته حداکثر می‌توانست نفوذ آمریکا در ایران را تعدیل کند و این در شرایطی بود که دولت انگلستان نظام سیاسی حاکم بر ایران به رهبری محمدرضا شاه پهلوی را مطلوب‌ترین وضعیت برای حفظ و گسترش منافعش در ایران ارزیابی می‌کرد، در صورتی که دولت آمریکا اعتقاد چندانی به اینکه محمدرضا پهلوی لزوماً باید در رأس حاکمیت باقی بماند، نداشت. در اوایل سلطنت محمدرضا پهلوی دولت انگلیس با توجه به تفوق سیاسی‌اش بر آمریکا در ایران، می‌توانست نظرات خود را که همانا حفظ سلطنت در خاندان پهلوی بود بر امریکایی‌ها تحمیل کند. اما هر چه زمان می‌گذشت دولت انگلیس نفوذش را به نفع نفوذ آمریکا در ایران از دست می‌داد. با این حال هنوز هم هر دو این کشورها نظرات خود را در باره رژیم سیاسی ایران تغییر نداده بودند. با این تفاوت که رفته رفته آمریکا حضور بیشتری در ایران پیدا می‌کرد. این حالت بالاخص پس از سقوط مصدق و روی کار آمدن دولت زاهدی بیشتر محسوس شد. در این برهه دولت انگلیس دیگر احساس می‌کرد که نمی‌تواند نظرات خود درباره ایران را بر آمریکا تحمیل کند. از سوی دیگر امریکایی‌ها بر این اعتقاد بودند که عمر رژیم‌های سیاسی نظیر رژیم پهلوی در کشورهای جهان سوم دیگر به سر آمده و پاسخگویی روابط مناسب با کشورهایی از نوع آمریکا و اروپا نیست.

بالاخص اینکه عقب‌ماندگی سیاسی، اجتماعی، سرکوب شدید مخالفان و غیره را مانع بزرگ بر سر تحقق اهداف خود در ایران می‌دانستند. امریکایی‌ها احساس می‌کردند، حتی رژیم‌هایی از نوع دیکتاتوری‌های نظامی بهتر از حاکمیت‌هایی نظیر رژیم پهلوی برآورنده نیازهای سیاسی زمان هستند. به همین دلیل در این مرحله عمده‌ترین برخورد آمریکا و انگلیس در عرصه سیاسی ایران در این باره بود که آیا رژیم پهلوی قادر به حفظ و گسترش نفوذ و منافع آنها در ایران خواهد بود و یا خیر. بدین ترتیب در شرایطی که آمریکا پیوسته آلت‌ناتیوی مناسب به جای محمدرضا پهلوی و رژیم او را جستجو می‌کرد، انگلیس در یک وضعیت نسبتاً تدافعی بر آن بود که به امریکایی‌ها اثبات کند رژیم پهلوی به رهبری محمد رضا شاه مناسب‌ترین نظام سیاسی در ایران است. در چنین روندی بود که دولت انگلیس جهت اثبات حقانیت، مشروعیت و مقبولیت سیاسی و اجتماعی رژیم پهلوی درصدد برآمد به یک سری اقدامات دست بزند، که در آن برهه تشکیل حزب، آتی‌ترین راه حل شناخته شد؛ تا از یک سو از نارضایتی‌ها و ناملاپیمات داخلی بکاهد و از سوی دیگر امریکایی‌ها را متقاعد سازد که رژیم پهلوی به عنوان مناسب‌ترین نوع حاکمیت در ایران می‌تواند پایدار بماند.

بدین ترتیب ایده تشکیل حزب در ایران از اواسط دهه 1330 ش. در نتیجه رقابت دو کشور انگلیس و آمریکا به وجود آمد. و اینکه گفته شده است احزابی که در ایران تأسیس شدند (مردم و ملیون) هر دو فرمایشی بودند به یک تعبیر درست و به تعبیری دیگر نادرست می‌باشد. اگر ارزش این احزاب را از منظر مردم کشور در نظر بگیریم قطعاً می‌شود گفت که این احزاب فرمایشی بودند و بس. اما اگر قضایا را از زاویه دید کشورهای انگلیس و آمریکا بنگریم، تشکیل این دو حزب امری کاملاً جدی تلقی می‌شد. هر چند امریکایی‌ها هم اعتقاد چندانی به عملکرد این احزاب نداشتند. اما انگلیسی‌ها جهت تداوم نفوذ خود در ایران فعالیت این دو حزب را ضروری می‌دانستند؛ تا از یک سو از نارضایتی‌های داخلی کاسته شود و از سوی دیگر موقعیت رژیم پهلوی تحکیم بیشتری یابد و مهمتر اینکه در این میان امریکایی‌ها به نظر انگلیسی‌ها در مورد نظام سیاسی ایران تسلیم شوند و به تثبیت و تحکیم موقعیت رژیم پهلوی در ایران رضایت دهند و از آن حمایت کنند.

بدین ترتیب بود که در پی طرح دولت انگلیس جهت تشکیل حزب‌های دولتی در ایران مرحله مهم دیگری از زندگی سیاسی اسدالله علم آغاز شد. در واقع با توجه به تجارب موفق اسدالله علم در امور مختلف سیاسی و ... در سال‌های قبل بود که دولت انگلیس تصمیم گرفت اسدالله علم به عنوان صحنه‌گردان اصلی این مرحله از سیاست آن کشور در ایران، یعنی تشکیل و اداره حزب برگزیده شود.

انگلیسی‌ها به ویژه در این زمان از اسدالله علم سخت حمایت می‌کردند و او را تنها فردی می‌دانستند که قادر است منافع آنها را در ایران حفظ و گسترش دهد.

دکتر منوچهر اقبال دولت خود را در تاریخ 15 فروردین ماه 1336 تشکیل داد و در 20 فروردین ماه همان سال به مجلس شورای ملی دوره نوزدهم که قریب به اتفاق آنها از طرفداران و حامیان اسدالله علم و شاه بودند معرفی کرد و پنج روز بعد در 25 فروردین ماه 1336 رأی اعتماد گرفت. با توجه به موارد فوق آشکار می‌شود که اقبال و دولت او بدون این که استقلال عملی از خود داشته باشند صرفاً مهره‌هایی برگزیده شده از سوی شاه، علم و انگلیسی‌ها بودند. در غیر این صورت بعید می‌نمود بتوانند در مدت بسیار کوتاه یاد شده از مجلس دوره نوزدهم که نمایندگان دست‌چینی از دوستان و طرفاران علم و شاه بودند رأی اعتماد بگیرند.

هدف از آوردن این مقدمات این است که مسئله تأسیس دو حزب به ظاهر رقیب در این برهه توضیح داده شود. دکتر اقبال دبیر کل حزب ملیون که به عنوان رقیب حزب مردم به رهبری اسدالله علم ظاهر شد، در واقع از طرفداران جدی دربار و شاه با عنایت به حمایت از طرف انگلیسی‌ها بود. بنابراین وجود او در رأس نخست‌وزیری و دبیرکلی حزب ملیون هیچگونه خطری برای دربار و منافع انگلیس نداشت و اینکه وزرایش به راحتی از سوی مجلس و شاه تأیید شدند مؤید همین نگرش او نسبت به نظام سیاسی کشور بود. در این میان آن چه بیش از هر چیز دیگر در موفقیت نقشه انگلیسی‌ها و دربار در بازی دادن امریکایی‌ها و جناح داخلی طرفدار آن کشور خودنمایی می‌کرد رقابت و دشمنی اسدالله علم و دکتر منوچهر اقبال بود. علم و اقبال هر دو از به اصطلاح جان‌نثاران و چاکران شاه محسوب می‌شدند و از سوی دیگر هر دو با توجه به حمایت انگلیسی‌ها از شاه و رژیم پهلوی از پشتیبانان سیاست آن کشور در ایران بودند. عمده دلیل رقابت این دو نفر حسادت بود که هر یک می‌خواستند بیش از دیگری به دربار و شاه نزدیک باشند. بدین ترتیب این رقابت و دشمنی شخصی بین علم و اقبال باعث می‌شد در انظار عمومی چذین تفهیم شود که حزب مردم به رهبری علم و حزب ملیون به رهبری اقبال واقعاً مبارزه سیاسی می‌کنند.

این امر از یک سو باعث می‌شد امریکا و جناح داخلی وابسته به آن کشور در برابر افکار عمومی داخلی به سوی حمایت از رژیم پهلوی سوق داده شود و معارضان واقعی رژیم هم از صحنه سیاسی کشور منزوی شوند. در این میان شخص شاه البته از حسادت و تلاشی که علم و اقبال جهت نزدیکی هر چه بیشتر به او داشتند سود می‌برد. اما هم او و هم انگلیسی‌ها می‌دانستند که در این میان نقش اساسی و اصلی بر عهده اسدالله علم است، چرا که اقبال به رغم سرسپردگی‌اش به شاه، نه به اندازه علم از بازی‌های سیاسی آن روز و رقابت گسترده‌ای که میان دولت‌مردان انگلیسی و امریکا وجود داشت مطلع بود و نه به اندازه علم از تجارب سیاسی موفقیت‌آمیزی برخوردار بود، مضافاً اینکه علم به عنوان هدایتگر جریان انگلوفیل داخل کشور و ارتباط‌تنگاتنگش با مأموران سیاسی انگلیس و بالاخص با شاپور ربیورتر، بهتر می‌توانست برآورنده اهداف آن کشور در ایران باشد. بنابراین نقش اصلی در آن برهه بر عهده اسدالله علم بود و شخص اقبال غیر از اینکه فردی قابل اعتماد و طرفدار دربار و شاه بود و این خود به مفهوم طرفداری وی از سیاست انگلیس در ایران محسوب می‌شد، مهره‌ای قابل اعتنا نبود.

دولت دکتر اقبال در 15 فروردین 1336 تشکیل شد و حدود 42 روز پس از آن در 27 اردیبهشت ماه 1336 حزب مردم به رهبری اسدالله علم اعلام موجودیت کرد.

حزب ملیون به رهبری دکتر اقبال نسخهٔ نخست وزیر هم حدود 7 ماه و پنج روز پس از تشکیل حزب مردم در تاریخ 2 دی ماه 1336 ش. رسماً تأسیس و فعالیت خود را آغاز کرد. رهبری اسدالله علم بر حزب مردم از هنگام تأسیس حدود سه سال و 4 ماه و 23 روز به طول انجامید تا اینکه در روز 29 شهریور ماه 1339 ش. از سمت دبیرکلی حزب مردم استعفا داد و جای خود را به پروفیسور یحیی عدل سپرد.

در طی فعالیت اسدالله علم در حزب مردم دکتر اقبال کماکان به عنوان نخست‌وزیر و دبیر کل حزب ملیون مشغول فعالیت بود تا این که کابینه او به دنبال استعفایش در 9 شهریور 1339 سقوط کرد. بنابراین ریاست علم بر حزب مردم حدود 20 روز بیشتر از زمان کناره‌گیری اقبال از نخست‌وزیری دوام آورد.

اسدالله علم، مردی برای تمام فصول، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، مظفر شاهی، ص 289.